منوچهرجمالی

چگونه
« همآهنگی در کثرت »
جانشین
« توحید »
میشود ؟
سکولاریته وحقوق بشر
نوزائیِ فرهنگِ زنخدائیِ ایرانست
سیمرغ بازبه آشیانه اش که ایران
(ایر+ یانه=خانه سیمرغ) است
بازمیگردد

خدایان ایران، خدایان زمان ، یا بسخنی دیگر ، خدایانی که اینهمانی با زمان وگیتی دارند ، بوده اند ، و وجودی، جز تحول زمان، یا گشت و گذار زمان نبوده اند ،یعنی سپنجی ، یا «اصل سکولاریته» بوده اند . خدا ، در تحول گیتی و تاریخ ، « میگردد ،درچهره یابی های گوناگون ، به خود میآید » . زمان ، گشتن یا « گردیدن خدا= تحول یافتن خدا» است . گذریا گشت ِ زمان ، مقدس است . آنچه میگذرد ، فانی نمیشود ، بلکه خدا، « میشود» . ادیان ابراهیمی بودند که در طرداین خدایان زمان ،

اندیشه سکولاریته را هزاره ها ، زشت و تباه و طرد ساخته اند .
سکولاریته ، در واقع ، جنبش نوزائی زنخدایان است .
سکولاریته ، « زایش همیشه ازنو ِ بُن ِ هستی » ، و طبعا « جشن زاده شدن روز بروز این بُن هستی ازنو » است . سکولاریته درایران ، چیزی جز « نوزائی فرهنگ زنخدائی ایران » در« پیکریابی نوین» نیست . « دجّال » که همان سیمرغ یا زنخدای ایران باشد ، دوباره از خاکسترش، آتشی نوین میافروزد و زبانه میکشد . دجال ،که زشت سازی سیمرغ (آل) ، خدای نوزائی و فرشگرد بود ، درآخرالزمان باز میآید . دُ ژ + آل ، خدای خشم و قتل وقهر نبود ، بلکه « آل » مامای رُستم ، نگاهبان حکومت ایران، همان خدای مهر،خدائی بود که بینشی نو را از هرانسانی میزایانید و هرانسانی ، ارج و اصالت انسانی خود را میشناخت . ایران که دراصل ، « ایر+ یانه » باشد ، به معنای لانه و آشیانه سیمرغ ، یا « سه تایکتائی» یا همآهنگی، یا سام است .ایران، انجمن همآهنگی خدایانست .

جنبش سکولاریته ، دربنیاد ، پیکار برضد « مفهوم زمان گذرا » درهمه گستره های زندگیست . جنبش سکولاریته ، این مفهوم زمان را ، از همه گستره های زندگی ، ریشه کن میکند و بیرون میاندازد و طرد میکند . ادیان نوری و ابراهیمی، میگفتند و میگویند که : آنچه متعلق به زمان گذراست، بی ارزش است ، و آنچه متعلق به زمان ناگذراست ، ارزش دارد . به عبارت دیگر، درگذر زمان ، معنائی و حقیقیتی نیست . **زمان ، تهی ازخداست. زمان ، گذرو گشتن و گردیدن است ، ولی خدا ، نمیگذرد و نمیگردد** . سعادت و حقیقت و الله ومعنا ، « فراسوی ِ گذر» قرار دارند . درآنچه میگذرد و میگردد و میشود، خدا و سعادت و حقیقت و معنا نیست . خوشی ِگذرا ، بی ارزش است . زندگی در گیتی ، چون گذراست ، بی ارزش و بی معناست .تلاش برای رسیدن به آرزوها و خواستها و آماج گذرا ، تلاشی بیهوده است . ولی آبادسازی گیتی و دادگری درگیتی ، و زندگی شاد درگیتی ،

همه هدفهای گذرا درگیتی هستند که گوهر سیاست وحکومت و علم وهنرو ادبیات و اخلاق وحقوق و قانون میباشند .دراسلام ، زندگی گذرا ، خوشی و سعادت گذرا ، بینش ازگذرندگان ، بی ارزش است. آنچه گذشت ، پوچ و بی معنا شده است . جنبش سکولاریته ، خیزش برضد این اندیشه است که در ادیان نوری ، همه گستره های زندگی را قبضه کرده است . در این ادیان ، زندگی گذرا را میتوان با تلاش برای غایات ناگذرا ، تصرف کرد . درزندگی فانی ، باید برای غایات باقی کوشید ، تا به آن ، ارزش و معنا داده شود . سکولاریته ، جنبشی برضد این شیوه اندیشیدن است. **خدایان ایران که خدایان زمان بودند ، برضد این شیوه اندیشیدن بودند** . بُن زمان ، هر روز ، خدائی دیگر « میگشت». زمان،گشت وگذاریا تحول یابی خدایان بود. زمان، هرروز،خدائی دیگر، ُگلی و خوشه ای دیگر، آهنگی و ترانه ای دیگر، جشنی دیگر، شادی ای دیگر، پایکوبی دیگر،«میگردید » . **ِالاهان ِ ادیان نوری ، هزاران سال ، درست برضد این « خدایان زمان » جنگیده اند ، و آنها را بنام جهالت و کفر و شرک و ظلمت ، زشت و ناپاک ساخته اند** . خدای زمان ، این معنارا نداشت که خدائی بود که باقدرت بیکرانش ، زمان را فراسوی وجود خودش ، خلق میکرد ، بلکه این معنارا داشت که خودش ، تبدیل به حرکتِ (حرک = هرک = ارکه) زمان ، تبدیل به « تحول » میشود(تحول = حال به حال شدن = آل ، همیشه خود را ازنو میزاید . آل که سیمرغ باشد ، همیشه ازنو، آل میشود) . این خدا بود که در گیتی و درزمان ، **میگذشت** . گیتی با خدا و درخدا ، گردش میکرد و میرقصید . **الاهان نوری ، این خدایان را تبعید کردند ، و جنبش سکولاریته ، تلاشی است برای بازگردانیدن این خدایان ، از تبعیدگاه هزاران ساله اشان، که بُن جان همه انسانها باشد .**

درادیان ابراهیمی ، **توحید** ، برترین اصل است . توحید ، ایمان آوردن انسانها به تصمیماتی است که از یک « بینش مطلق » گرفته میشود، وهنگامی همه مردمان، به چنین تصمیماتی ازان بینش مطلق، ایمان آورند ، اجتماع ، « وحدت » میابد . وحدت اجتماعی ، پیآیند ، ایمان آوردن همه افراداجتماع ، به چنین بینش و تصمیماتیست . **هرکسی که به این بینش مطلق و تصمیماتش ، ایمان نیاورد ، طبعا « اصل اختلال دراجتماع » است** . «ایمان» ، اصل اجتماعساز است، و بی ایمانی ، اصل نابود سازنده اجتماعست.**کسی شهروند شمرده میشود که موءمن است** .کسیکه موءمن نیست ، ازحقوق برابری شهروندی بهره مند نمیشود .

فرهنگ ایران، « دین » را پدیده ای نمیداند که کسی به آن « ایمان » آورد، و به آن ، آشکارا ، گواهی دهد و اعتراف کند . این « ایمان » است که نیاز به گواهی و شهادت دادن دارد . « دین خود» را هیچکس نمیشناسد و نمیداند ، که به آن گواهی بدهد . دین در فرهنگ ایران، « نیروی زایندگی بینش وروشنی ، از خود هرانسانی »است، نه شهادت دادن به آموزه ای،که آنرا برسردرفش بیاویزد،وهرکجا عربده بکشد که من بدان ایمان دارم . **این گونه اقرارها و اعترافها و شهادت دادنها ، عملیست ضد دینی،وفقط بازدارنده زایش بینش حقیقی ازبُن ِخود هرانسانیست** . « دین » هرکسی ، برای خود هرانسانی نیز ، گمنام است . شهادت دادن به **ایمان** خود ، غیر از بیان « **دین خود** » است ، و شهادت دادن به ایمان خود ، فقط دین را که نیروی زایش بینش نو ازبُن خود است ، میپوشد و خفه میکند . **ایمان ، بازدارنده دینست** ، که جوشش همآهنگی ومهر ، از بُن خود انسان باشد .

در فرهنگ ایران ، توحید ، برترین اصل نیست ، بلکه « همآهنگی ِ کثرت » برترین اصل است . همآهنگی که ازکثرت ، پیدایش یابد، و وحدتی که استوار بر همآهنگشوی همیشگی باشد ، به قبول **سه اصل باهم** کشیده میشود

1- کثرت

2- همآهنگی

3- توحید .
درفرهنگ ایران ، این سه اصل، ازهم جداناپذیرند ، ویکی، بدون دیگری ، ارزشی ومعنائی ندارد. **این سه اصل هستند که درکنارهم اجتماعسازند ، نه ایمان** . کثرت ، بطورخودجوش ار بُن خودشان ، همآهنگ میشوند ، و یگانگی که از همآهنگشوی کثرت و تنوّع و تعدّد(پلورالیسم= چندتائی)، پدید آید، آرمانیست که فرهنگ ایران ، میجوید . فرهنگ ایران ، درپی تحمیل« ایمان به یک بینش» که دریک آموزه یا شخص ، پیکر به خود گرفته ، نیست ، بلکه مردمان را بدان میانگیزد که از بُن خود، باهم همآهنگ شوند، و دراین همآهنگی ، معنای وحدت اجتماعی را دریابند.ادیان ابراهیمی، ایمان به یک مرجعیت الهی ، به یک کتاب مقدس ، به یک رسول الهی ، به یک آموزه و به یک مظهرالهی را ، بنیاد « ساختن جامعه و حکومت » میدانند . ولی **فرهنگ ایران، جستجوئی را که ازبُن خود مردمان برای همآهنگ شوی، صورت بگیرد، بنیاد جامعه سازی وحکومتسازی میداند** .
به همین علت نیزبود که فرهنگ ایران ، توانست نخستین امپراطوری ، یا نخستین « جهانشهری » را پدید آورد . یک جهان ، برپایه همآهنگشوی و همآهنگی خواهی همه افراد ، و همه اقوام و ایلات و همه امتهای عقیدتی ، و همه نژادها و زبانها .. .
درشهرآتن ، نخستین برق اندیشه دموکراسی برای ُبرهه ای کوتاهی ازتاریخ (نزدیک به بیست سال) زده شد . ولی درایران ، اندیشه جهانشهری ، برپایه اندیشه « همآهنگی از پائین و از بُن انسانها ، سده ها آزموده و پرورده و گسترده شد . درست امروز ، جهان ، نیاز به این سراندیشه دارد .
اندیشه « همآهنگ شوی ملتها و جامعه ها و امتها و نژادها » از بُن ِ خود ِ انسانها ، که « هماهنگشوی درکثرت و تنوّع » باشد ، باید امروزه در گستره جهانیش، واقعیت یابد.هماهنگشوی درکثرت از بُن خود آنها ، « واسطه » و« ایمان به واسطه» و « عقل تابع ایمان » را، شرّ الامور میداند. بقول شیخ عطار:

بگذر زنقل و عقل ، طلب کن تو **جان پاک**

چندین عقیله از پی عقل فکور یافت
خیرالامور اوسطها ، عقل را بُوَد
زیرا که عشق ، **واسطه** ، **شرّالامور** یافت

درعرفان ، عقل ، به« عقل تابع دینی» اطلاق میشود که استوار بر واسطه (منقولات و کتاب وانبیاء) است . نفی عقل وخوارشماری عقل در عرفان ، درواقع نفی همان « دینیست که ایمان مردمان را میطلبد » . جان ، هنگامی پاک است ، که ازبُنِ خودش میجوشد، ونیاز به واسطه و عقل استوار برواسطه، ندارد . این اندیشه « **همآهنگشوی خود جوش ازکثرت** » ، درخودِ واژه « **هـم** » موجود است . خود واژه « هم » معنای « همآهنگی » را داشته است .

َهـم =َسـم (همآهنگی) = سامان = سام

خردِ سامانده دربُن هرانسانیست

چرا« سام »، همپرس وهمآهنگ با سیمرغ میشود؟

اندیشه « همآهنگی خودجوش ازکثرت »، در خودِ واژه « هم = سم » بوده است .هنوز در پشتو ، « سم » که همان « هم » باشد ، به معنای « همآهنگی» است . درسانسکریت ، « سم » ، دارای معانی همراه ، اتحاد ، کمال ، تمامیت ، بهم پیوستن و پیش آهنگی است . این همان واژه to sum در انگلیسی به معنای جمع کردن و sammeln در آلمانی به معنای گرد آورنده و summe به معنای مجموعه است .

به همین علت ، نخستین پهلوان شاهنامه ، که نخستین کسی است که به همپرسی با سیمرغ میشتابد واصل قداست جان ، ومهر به جان را در می یابد ، و فرزند خود را که زیرفشار دین اجتماع ، دورانداخته بود ، بازمیگیرد ، « سام » خوانده میشود . سام در شاهنامه ، همان نقش متناظر بنیادی« ابراهیم » را درادیان ابراهیمی بازی میکند . ابراهیم بنیاد ادیان ابراهیمی را با قربانی اسحق یا اسمعیل میگذارد . برای او « امرِ یهوه یا الله » ، مقدس است و حاضراست ، مِهرهای گیتی را برای آن امر مقدس ،

قربانی کند . **برای سام ، فقط « جان ، مقدس میشود »** ، و حاضراست برای آن ، از دین و شریعت حاکم براجتماع دست بکشد . **ازاین رو ، سام و زال و رستم ، که در واقع باهم نماد سه تا یکتائی هستند ، حق به بخشیدن تاج دارند** . آنها برپایه همین « قداست جان، و حق انسان به آزادی فردی که سیمرغ به زال میدهد و سام ، برای اجرای آن حق ، پیمان با سیمرغ می بندد » ، اصل دادن حقانیت به حکومت، ولغووباطل کردن این حقانیت ازحکومت ستمکار هستند. ودرست واژه« سام » که همان واژه « سم = هم » میباشد، دارای معنای همآهنگیست . درسانسکریتsaama سامه را معمولا بجای سامنsaaman (که همان سامان ایرانی باشد) میگذارند . البته سامان ، بنا بر مخزن الادویه و تحفه حکیم موءمن ، به معنای « **نی** » است . به همین علت است که درسانسکریت ، سامن ، به معنای « **سخنان جذاب یا چرب و نرم برای تحبیب مخالفین** » است . همچنین به معنای « مذاکره از طریق دوستانه و از روی میل » است . به همین علت بوده است که هم هخامنشیها و هم سپس درایران ، به رهبری کردن و اداره کردن و حکومت کردن ، « **نـیـیـدن** » میگفته اند . البته « سامانیدن » هم، همان معنای « نییدن » را داشته است . خرد سامانده که دربُن انسانست ، درواقع خردیست که چنین گوهری دارد . خردسامانده ، خردیست که با گفتگوی دوستانه و با سخنان جذاب، بدون کاربرد قهروخشم و پرخاش و تهدید و انذار، درآن میاندیشد که چگونه مردمان را در راستای همآهنگی بیانگیزد . سامان که به نظم و نظام گفته میشود و کردها به حکومت نیز میگویند ، همین معنای سازمان دادن یکجامعه و جهان آرائی برپایه سخنان جذاب ونرم است . سامانیان ، نیز به معنای حکومتگران، بدین شیوه هستند. در بُن هرانسانی ، خردسامانده ، یا به سخنی دیگر، خرد همآهنگسازنده و خرد به هم پیوند دهنده میباشد. این خردسامانده در بُن زمان و کیهان نیزهست که به معنای آنست که جهان وتاریخ ، استوار بر خرد ضد خشم و

قهراست . چنین خردی دربُن انسانها ست که بنیاد قانونگذاری و ارزشگذاری و ایجاد نظم است .
امروزه ، این گستره معنای « سام و سَم » یا « هَم » و ارزش فوق العاده ای که دارد ، از اذهان ما به کلی محوشده است . ولی در زبان پهلوی hamih=همیه ، دارای معانی هماهنگی + محفل و اتحادیه + انجمن بوده است . hambudanهمبودن به معنای متحد شدنست . همنیدن hamenidan، به معنای متحد شدن و ترکیب شدن است .
این « همیه » یا این « سم و سامان » برترین اصلی بود که همه را - **چه خدایان و چه گیتی را** – دربرمیگرفت . هرحرکتی و عملی و اندیشه ای و آفرینندگی ، پیآیند هماهنگی ، پیآیند سامان و سم ، پیآیند « سنتز بدون غلبه خواهی و قهر» بود . ازاین رو بود که دربُن زمان، و دربُن انسان، و دربن هرجانی ، دربن آب و گیاه و زمین ، **این هماهنگی در کثرت بود ، که سرچشمه واصل آفرینندگی است**. درسانسکریت سم بوتی sam-bhuti که همان « همبودی » باشد به معنای اصل + مبدء + وصل + ظهورقدرت یا عظمت یا نیروی فوق بشری است .
این هماهنگی تراویده و جوشیده از بُن کثرت ، اصل آفرینندگی ، سرچشمه عمل و بینش، اصل جاودانگی و بقا ست . **از هماهنگی ، نیروی آفرینندگی وزندگی ، پیدایش می یافت** . نوزائی و فرشگرد ، پیآیند هماهنگشوی ازنو است . ازهمپرسی خدا و انسان ، که گونه ای هماهنگیست ، خرد ِ بینش آفرین ، برمیخاست . **خدا ، آموزگارانسان نبود تا بینش را به او بیاموزد ، بلکه با انسان میآمیخت ، و ازاین همپرسی انسان و خدا باهم ، خردِ بینش آفرین ، پیدایش مییافت** . این بود که خدایان درفرهنگ ایران ، در« همبغی » باهم میآفریدند . **تنها آفریدن** ، معنای بریدگی دارد، که نبودِ مهریا عشق است . خدائی که تنها بخواهد بیافریند ، نه میتواند باشد ، و نه اصل عشقست ، چون بریده از دیگرانست.خدایان ایران ، درهمبغی ، در همخدائی (درهمآغوشی خدایان) درهماهنگی جوشیده ازگوهر و بُنشان باهم ، جهان را

(آسمان ابری را ، آب را، زمین را ، گیاه را ، جانور را ، انسان را) میآفریدند . خود خدا هم، از همبغی ، پیدایش مییافت . **این اندیشه که یک خالق ، با علم و قدرت بیکرانه خود ، انسان یا گیتی را خلق میکند ، برای آنها ، به کلی نامفهوم وبی معنا و مطرودوضد عشق بود ، چون برضد « اصل همیه » ، برضد « اصل سامان» بود** . چون برضد واژه « یزدان» بود . یزدان ، از واژه « یز» ریشه میگیرد، و « یزرونین » که فعل « یز» باشد ، همان معنای « نییدن و سامانیدن » را دارد . ایزد ، در یزش کردن ، که نواختن نی باشد ، همه را همآهنگ میسازد . برای آنها « نیرو » ،پیآیند اصل همآهنگی بود . کسی نیرومند است که قوای وجودش ، همآهنگند . **یک خدا ، بخودی خود ، نیروی آفرینندگی نداشت** . اینکه اهورا مزدا ، جدا خودش میآفریند، و اهریمن ، جدا خودش میآفریند ، این ازساخته هایِ موبدان زرتشتی ، و برضد فرهنگ ایران بود . این سر اندیشه ، چنان درفرهنگ ایران ، ریشه ژرف داشت که الهیات زرتشتی نمیتوانست به هیچ روی ،از اهورامزدا ، تنها خدای خالق بسازد . اهورامزدا را میتوانست « **نخست، میان برابران»** بکند، ولی نمیتوانست، تنها آفریننده بسازد. این تلاش مداوم برای« تنها آفریننده سازی اهورامزدا»، علت سرکوبی اندیشه های آزادی و حکومت بر پایه خواست ملت و گزینش حکومت برپایه خرد(شهریور که خشتره وئیره باشد، به معنای گزینش حکومت برپایه خردآزماینده است) وسوسیال میشد . رد پای اندیشه همبغی در آفرینش جهان ، ازجمله دربخش چهارم بندهش ، پاره 39 باقیمانده است . درآنجا میآید که :

« تا پیش ازآن که اهریمن آمد ، همیشه نیمروز که رپیهوین است ، هرمزد با یاری امشاسپندان ، به رپیهوین گاه ، مینوی یزش را فرازساخت . به هنگام یزش کردن ، همه آفریدگان را بیافرید » .

اهورامزدا درنیمروز با امشاسپندان ، یزش میکند و درهنگام یزش کردن امشاسپندان با اهورامزدا ، آفریدگان، آفریده میشوند. برای درک دقیق این گفته ، باید سه اصطلاح 1- امشاسپند 2- نیمروزو3- یزش کردن را شناخت .

اهورامزدا ، خودش یک امشاسپند است و جزو امشاسپندانست . این به خودی خودش ، بیان برابری اهورامزدا با سایر امشاسپندان است . عبارت نام برده دربالا ، درواقع بیان آنست که خدایان ایران درهمسرائی و همنوازی ، باهم همه چیزها را میآفرینند . در هزوارش دیده میشود که « یزرونیدن » ، نییدن است که دراصل به معنای نی نواختن است وبه معنای« ساماندادن در همآهنگساختن یا مدیریت ورهبری کردن» بکار برده میشده است . درمتون زرتشتی ، یزش کردن ، به معنای پرستش کردن و قربانی کردن ترجمه میگردد . همچنین « یزyaz » به معنای « نثارکردن » ترجمه میگردد. مفهوم قربانی کردن ، جانشین مفهوم نثارکردن میگردد ، که **دراصل** « **خودافشاندن خدا ، وجود خود را** » بوده است . اینکه همه خدایان باهم یزش میکنند ، دارای چه معنائیست ؟ این ها همه با هم پرستش و قربانی میکنند . رواست که پرسیده شود ، خدایان برای که پرستش و برای که و چه قربانی میکنند ؟ یکی ازموبدان زرتشتی نوشته است که یزش کردن اهورامزدا بیان فروتنی اوست ! این ترجمه ها و برداشتها ، همه ، تحریفات و سفسطه گریهای موبدان زرتشتی است که امروزه نیز آخوندها و شبه آخوندها درساختن اسلامهای راستین ، میکنند ، تا اسلام را، نجات دهند . اسلام، دیگر نمیتواند کسی را نجات بدهد ، ازاین رو ، همه اسلام راستین سازان، نجات دهنده اسلامند.

اساسا شیوه آفرینندگی خدا درفرهنگ ایران ، خودافشانی یا نثارو ایثارهستی خود بود . ایزدان، باهم خودرا نثارمیکنند و گیتی را بازمان دراین خودافشانی ، پدید میآورند . درتصویری دیگر، سیمرغ ، خوشه فراز درخت بس تخمه است ، که دانه های خود را میافشاند ، و این دانه ها ، جانهای گوناگون هستند . و واژه « بس » ، ازهمان ریشه « واس » است که خوشه گندم باشد . نی نواختن ، هم معنای زادن ، و هم معنای خود افشاندن و جوانمردی را داشت . جوانمردی با « مردی و مردانگی » پیوندی نداشت ، بلکه جوانمردی ، شیوه آفرینش خدایان ایران بود . خدای ایران به امر، خلق نمیکرد . این خود افشانی خدا ، معنای« مهرورزی »

داشت . **خدای ایران ، به بندگانش وعبادش، مهر نمیورزید ، بلکه درافشاندن خودش ، همان انسانها میشد، و انسان، عبد و بنده اونبود ،و خداهم معبود او نبود . عبودیت و مهرورزی، دوپدیده متضاد باهمند . تا انسان ، عبد الله است، و باید عبودیت الله را بکند، الله نمیتواند به او، مهربورزدو انسان هم نمیتواند به الله مهربورزد** . فقط خدا در خودافشانی است که انسان میشود ، و این ، تنها راه مهرورزی و دوستی است . خدای ایران ، گیتی را فراسوی وجود خود ، خلق نمیکند ، بلکه از افشاندن وجود خود ، گیتی و انسان را پدید میآورد . او« یزش میکند » ، ویزیدن ، هم به معنای نی نواختن است و هم به معنای « خود را نثارکردن » است ، تا جهان ، جهان مهرورزی بشود . **فرهنگ ایران ، گوهر ِ یهوه و پدرآسمانی و الله را تهی از عشق میداند، هرچند هم گهگاه ، وعظ مهرومحبت نیزکرده باشند** .

وچون خدا = سیمرغ = ارتافرورد ، بُن انسانست ، پس فطرت و طبیعت هرانسانی ، نثارگری است . نخستین عمل خدا وطبعا **آغازهرعملی ، خودافشانیست** . اینست که واژه « یزک » به مقدمه و پیشاپیش لشگر، گفته میشود . و درترکی ، یاز به معنای گشودن و شروع کردن است . درترکی ، یازماق ، به معنای گشودن و شروع کردنست . ایزد ، یزدان ، یزید ، یَزَت :1- ازسوئی به معنای خود افشان و ایثارگراست . این خداست که خودرا قربانی میکند (= جانفشانی میکند) تا جهان و انسان ، پیدایش یابد . خدا ، نمیخواهد که انسان برای اطاعت ازامراو ، خود را قربانی کند . ایرانیان ، زائیدن و نواختن نی را که به معنای جشن (یز+ نا = یسنا) باشد و بطورکلی موسیقی یا سماع را، ایثارگری وخودافشانی میشمردند.ازاین رو به رقص، پایکوبی و آستین افشانی میگفتند . اینست که به نثار، شادباش گفته میشود . آنچه درمتن گذشته بندهش ، «گاه نیمروز»یا «رپیهوین» شده است ، خدائیست که ازخدائی ، تهی ساخته شده ، و فقط نام زمان گردیده است . نام خدا ، رپیتاوین ، دیگر به خدا اطلاق نمیشود، بلکه به « زمان ِ بی خدا ، خالی ازخدا » گفته میشود . بدینسان ، زمان ، تهی

ازمعنی میشود . زمان ، دیگر، « گشتِ خدا » نیست ، بلکه فقط و فقط « گذرو فنا » است . رپیتاوین ، نام خدائیست که با این برهه زمان، اینهمانی داشته است، و به معنای دخترجوان (= رپیتا) نی نواز (= وین) است . در واقع همین خود رپیتاوین است که در نیمروز، گیتی را میزاید .

در هزوارش دیده میشود که نام یزت yazat ، جاتن jaaten است . « جاته » در سانسکریت ، همان واژه « زاده ، زادن » است و به معنای تولد یافته ، زائیده شده ، ایجادشده ، ظاهرشده است . پس یزت یا یزد یا یزدان، جاتن است که زادن باشد . نی نواختن و سرائیدن ، اینهمانی با زادن دارد . خدایان ایران، زاینده و سراینده یا « جشن ساز» هستند .روند تکوین یافتن وپیدایش ، روند جشن ساختن است . **وجود یافتن درگیتی ودرزمان ، شادشدن است . این اندیشه ، بنیاد فرهنگ زنخدائی ایران دربرابر بودائیگری و ادیان ابراهیمیست** . معنای واژه « یز» در واژه « یزله » درگویش شوشتری باقیمانده است . شوشتریها به دور نخل تعزیه پایکوبی میکنند ومیسرایند . این نخل تعزیه ، ربطی به امام حسین نداشته است ، بلکه اطاقی بوده است که درآن تمثالهای بهرام و سیمرغ (صنم) را که بُن گیتی و زمان هستند مینشانده اند، و برای جشن بذرافشانی این اطاق را به دشتها حمل میکرده اند . در واقع آنها تخمهای سیمرغ را در دشت ها میافشانده اند . درست به این نخل، امروزه ، گویهائی آویزان میکنند که **تخمهای سیمرغ** مینامند . هرگاه این نخل را درجائی بزمین می نهند ، به دورش میرقصند و سرود میخوانند و این را « یزله » مینامند . اینست که واژه « رخس » درکردی نیز ، هم به معنای رقصیدن است و هم به معنای تکوین یافتن است . البته « یز» ، همان واژه « یاز= جاز» است که درشوشتری ، به معنای نی است . نی که همان هوم (خوم = خم = خامه) باشد ، رد همه گیاهان است . ودرکردی ،«یاساین» که امروزه معنای سوت زدن را دارد ، همین نی نواختن است .

اکنون به واژه « **امشا سپند** » پرداخته میشود . درالهیات زرتشتی ، بتدریج اندیشه هفت امشاسپند ، ریشه دوانید . این هفت امشاسپند زرتشتیان در فرهنگ زنخدائی ، همان خدایان هفته یکم ماهند ، که باهم بُن خدا ، یا بُن خرّم و یا فرّخ بودند . هنگامی هرمزد را ، جانشین فرّخ وخرّم ساختند که در فرهنگ زنخدائی نام روزیکم بود ، آنگاه این هفته که بُن فرّخ ویا خرّم بود ، بُن اهورامزدا شمرده شد . **دربندهش دیده میشود که همه خدایان ایران ، امشاسپند هستند ، و در واقع همه باهم ، گیتی را میآفرینند** . این « سپند یا سپنتا یا سپنا » ، به معنای سه اصل ، سه مبداء و سه زهدانند . چه « پند » و « پنت » و « پن » به معنای زهدان است، که سپس برای خوارشماری به « سوراخ مقعد » برگردانیده شده است . چنانچه نام فرزند ، **پندند** است و پندند = پند+ اند ، به معنای تخم زهدان است . و چون زایش ، همیشه پیدایش و بینش بوده است ، ازاینرو نیز « پند و پندار» به معنای بینش است . **سپنتا ، سه اصلی هستند که در پیوستگی باهم ، بُن جهان و زمان و انسان و جان هستند** . همین واژه است که تبدیل به « **سپنج** » شده است . **سپنجی سرا** که گیتی باشد ، درالهیات زرتشتی ، دنیای گذرا = دنیای زنخدایان = دنیای فانی ساخته شده است . پنج و فنج و پنگ که همه دراصل از ریشه پنت هستند، دارای معانی خایه و تخم و خوشه هستند . از سه بُن یا سپنتا یا سپنج ، که نشان « همبغی بنیادی » است ، هرروز، خدائی یا امشاسپندی دیگر میروید یا می یازد یا میافشاند . زمان که واحدش سی روزهرماهیست ، روند افشانندگی یا گسترش شاخه های یک درخت ازیک بُن است . اصلا یاز، به معنای درختی نیزهست که شاخه های خود را میگستراند .

پس امشاسپنتا ، چنانچه بطور معمول ترجمه میگردد ، به معنای « نامُردنی ِمقدس » نیست . پیشوند « آ » درامشا ،همیشه معنای نفی ندارد، بلکه دراینجا معنای تاءیید ی دارد . معنای « مشا» درنام گیاهان باقی مانده است . مشا ، نام گیاهیست که به عربی حی العالم، یا گل بستان افروزاست که گل ویژه سیمرغ یا ارتا فرورد

است . نامهای دیگر این گل ، همیشک + ضیمران + اردشیرجان + فرّخ + داه (= داح) + همیشه بهار + همیشک جوان است . پس امشاسپند ، به معنای : بُنی است که همیشه بهارو جوانی میآورد ، همیشه زندگی ازنو میآورد . به عبارتی دیگر، **درخت زمان** ، **ُبنی دارد که هرروز، شاخه ای تازه ، گلی تازه ، آهنگی تازه میآورد** . **زمان ، فانی و گذرا نیست ، بلکه درست وارونه اش ، افشاننده تازه به تازه بهارو جوانی است** .

اکنون، به توضیح گفته ای که درپیش ازبندهش آورده شد، رو میآوریم . سپنتا که سه پند (سه اصل و مبداء و زهدان) باشد ، سه تائیست که در همبغی یا همآفرینی ، بُن همیشه رویا و همیشه آفریننده و همیشه افشاننده و همیشه افزاینده و گسترنده است ، که هر شبانروز، به شکل خدا یا ایزد یا امشاسپندی دیگر در میآید . یک بُن سه تائی ، در همبغی ودرهمآغوشی و درعشق (یوگا= یوغ) سی 30چهره گوناگون پیدا میکند . اینست که باهمدیگر، **سی وسه خدا** میشوند . یک بُن (سه پنتا = سه پنا = سه پنج) است که همیشه از نو ، به خدائی دیگر، تحول می یابد، و همزمان با آن ، بخشی از هستی درگیتی میشود . در واقع تحولات یک بُن سپنی = سپنتائی = سپنجی ، همانسان که گشت زمان میشود ، همانسان روند پیدایش گیتی (سپنجی سرا) و همانسان روند همبغی سی خدا در آفرینش گیتی ، سی امشا سپند میشود .

الهیات زرتشتی ، وقتی بجای سی امشاسپند ، هفت امشاسپند گذاشت ، آنگاه ، برای هرکدام ازاین امشاسپندان هفتگانه ، عده ای ازهمان امشاسپندان باقیمانده را ، همکار برگزید . هرچند ایده همکاری ایزدان ، در ظاهر درالهیات زرتشتی باقی ماند ، ولی همکاری = همکرداری ، معنای اصلیش را که « همآفرینی و همبغی » است از دست داد . این سی خدا یا سی امشاسپند ، مستقیما از یک بُن پیدایش می یابند ، ولی درفرهنگ ایران، همه باهم در همکاری و هماندیشی و همروشی (حرکت باهم) گیتی را باهم میآفرینند .

اندیشه ِسی وسه خدای ایران، ازتصویرحرکت ماه در بروج 27 گانه پیدایش یافته بود . ماه ، درهرخانه یا بیت یا برجی دیگر منزل میکرد ، چهره ای دیگر به خود میگرفت . درواقع ، این حرکت بُن کیهان و زمان دراین منازل بود که چهره های گوناگون می یافت . **خدایان ایران ، گوهرحرکت و رقص (وشتن) و گشتن بودند ، ازاین رو خدا ، خدای زمان بود** . خود واژه « حرکة» درعربی ، معرب « هرک = ارک = ارکه » هست که بهمن ، بُن جهان هستی است . خدا درایران ، خدائی بود که درحرکت، هم زمان و هم گیتی میشد . پنجگاه شبانه روزنیز که بازحرکت را نشان میدادند ، پنج خدای جداگانه شمرده میشدند . پس 27+5 =32.وچون ماه (یعنی حرکت ماه آسمان دریک ماه) ازبهمن(ارکه= هخا) ، که بُن ناپیداست ، پدیدارشده بود ، پس رویهمرفته 33 خدا بودند. این خدایان که بیان کثرت بودند ، ازیک اصل ناپیدا ، پدیدارشده بودند . بهمن ، تبدیل به درخت زمان که سی شاخه داشت ، میشد. ولی درخت زمان، همان درخت گیتی هم بود . بهمن که نخستین پیدایشش در « سپنتا = سه اصل » بود ، گوهر حرکت (هرک = ارکه) ، گوهر تحول و گشت و « وشت = رقص+ نوشوی» داشت . بهمن، یا سه پنتا درحرکت ، میگسترد، و به وجود میآمد، ومیرقصید و پیدایش مییافت.

بدینسان، این **تحول یافتن بُن ، هرشبانروز به خدائی دیگر**، و در هرروز به پنج خدای گوناگون ، مسئله « گذر و فنا » را طرح نمیکرد . این برداشت الاهان نوری (اهورامزدا و یهوه و پدرآسمانی و الله) از این تحول و گسترش و پیدایش خدایان بود . بهمن ، درگسترش و بالش درحرکت، گیتی میشد. زمان، بُعدی ازخودش بود . او گیتی را فراسوی خودش با زمان فراسوی خودش، خلق نمیکرد . او همانسان که زمان میشد، گیتی هم میشد . زمان، نمیگذشت . ما هم از زمان نمیگذشتیم ، بلکه **روند زمان ، روند افزایش و پیدایش و گسترش بُن بود**.

امشاسپند هم، به معنی « **همیشه بُن ِ لبریز**» است ، به معنای لبریزی و سرشاری همیشگی مستقیما ازبُن است. به معنای

سرشاری روغن و شیره و آب ازبُن است . این واژه امشا = مشا ، همان واژه ماشیه mashya و مشکیهmashkya است که هم معنای روغن و خامه را دارد . نام انسان درفرهنگ ایران نیز ، مشیه = ماشیه بوده است، که سپس به شکل « مسیح » در آمده است . الهیات زرتشتی، نخستین جفت انسانی را مشیا و مشیانه نامیده است، که البته به معنای آن بوده است که بُن انسانی سرشارازشیره وافشره واشه است . این واژه در تورات به معنای « تدهین شده » بکارگرفته شده است. تورات ، کوروش را مسیح میداند . این نام را سپس پیروان عیسی، به عیسی داده اند . درواقع درهرانسانی ، این بُن ، این شیره و روغن و افشره یا اشه هست که همان عشق ومهر و اصل آمیختن است . **هرانسانی دربُنش ، مسیح است** . روغن و کره و آب ، همان شیره و شیرابه و اشه چیزها بود، همان essence اسانس چیزها بود . دراین خدایان ، دراین روزها ، درسیرو گذر زمان ، فوران وگردش ِ شیره وافشره ِ بُن (بهمن > سپنتا) جهان بود ، یا به عبارت دیگر، گوهرچسبندگی و بستگی ومهر و همبغی وهمآهنگی بود . به عبارت دیگر، این سی وسه خدا ، این زمان بهم پیوسته = این گیتی بهم پیوسته = این بخشهای بهم پیوسته آب وزمین و گیاه و جانورومردم و خدا را تشکیل میدادند . این بود که **ایرانیان ، کمربند سی وسه رشته را به میان خود می بستند که درواقع همان هلال ماه ، یا زهدان واصل آفریننده کیهان ، یا « خره » باشد** . خرد ، « خره تاو» است ، خرد، هلال ماهیست که می تابد و میزایدو میآفریند . این کمربند را دراصل aiwyaonha ایوی یانه (aiwy + yaonha) می نامیده اند که درواقع به معنای « یانه ماه = خانه ماه = زهدان ماه است که همان هلال ماه باشد . هلال ماه ، زهدان یا اصل آفریننده کیهان شمرده میشد . این اصل آفریننده کیهان ، پیوند و همآهنگی و همبغی سی وسه خدا باهم بودند . این کمربند یا زنـّار راکه اصل همآفرینی و همبغی کیهان باشد ، پیراهنperaahan نامیده میشد ، پسوند «هان » درپیراهن، همان واژه یانه یا خانه است . هلال ماه، یا خره یا

اصل آفرینندگی کیهان ، دربسته شدن به میان انسان ، نماد همکاری و همبود اصل آفرینندگی کیهان مستقیما وبی واسطه با هرانسانی بود . درست این کمربند ، اصل دین (بینش زایشی ازخود انسان که چیزی جز خرد نبود) شمرده میشد. **اصل آفریننده کیهان ، درهمپرسی ِهمیشگی با میان آفریننده هر انسانی بود .** خرد ،که ازهمبغی سی وسه خدا بوجود میآمد، میان انسان رابه هم می بست . این کمربند راایرانیان ماه مهر، روز« رام » که آخرین روز پیدایش انسانست ، به میان می بستند که روز زایش خورشید نیزهست .

درتصویردرخت زمان وگیتی ، روزها یا خدایان، شاخه های یک درخت ، هستند که ازیک بُن میرویند . ولی آنها، حرکت زمان و همبغی خدایان ، و پیدایش خدایان را ، تنها دراین تصویر، خلاصه و تنگ نمیکردند .

مفهوم هفته در فرهنگ ایران

برعکس، آنچه گفته شده و مشهورگردیده است ، ماه درسال را که واحد و بُن زمان شمرده میشد و مفهوم زمان را مشخص میساخت ، به چهارهفته تقسیم میکردند . ولی هفته ، به مفهومی که ما داریم ، برای آنها معنائی نداشت ، چون ما دریک ماه ، چهارهفته تکراری داریم . یک هفته ، چهاربار تکرار میشود . به سخنی دیگر یک ماه ، به چهارپاره ، بریده شده است . **هرتکراری ، بیان بریدگیست** . وبرای آنها ، زمان و بُنش که ماه است ، نمیتواند بریده باشد . « بریدگی » برای آنها، جهانی از معانی را در ذهن و روان فرامیخواند . بریدن زمان ، معنای چیرگی کشتاروستیزگی و جنگ و تناقض درسراسرتاریخ و همه بخشهای گیتی را داشت . بریدگی ، معنای سلب بُن آفرینندگی از جانها درگیتی را داشت . اگردریک جا زمان بریده میشد ، این بریدگی، همه زمان وجهان را فرامیگرفت . خود وجود انسان ازهم به دونیمه ارّه میشد .

از اینرو، **چهارهفته ماه ، چهارمرحله یک تحول بود ، نه تکرار هفته یکم در چهاربار** .

هفته یکم ماه، بُن خدا (فرّخ یا خرّم) بود
هفته دوم ماه ، بُن آب و بُن زمین بود
هفته سوم ماه ، بُن انسان بود
هفته چهارم ماه ، بُن گیاه و بُن جانور بود
یا به تصویری دیگر،
هفته یکم ماه ، مرحله گُرچی مرغ (شسری) بود
هفته دوم ماه ، مرحله آمیزگی بود
هفته سوم ماه ، مرحله خایه (تخمگذاری) بود
هفته چهارم ماه ، مرحله روئیدن پر بود

هفت ، درهزوارش ، نام « شب» ، یعنی نام سیمرغ (ابرسیاه+ حاجی فیروزه) بوده است . شب (شه و+ شه ف) هنوز درکردی نام « جن نوازادکُش یا آل » است که نام زشت ساخته شده سیمرغست.دربندهش بخش سیزدهم درباره تن مردمان بسان گیتی میآید که « .... چیزگیتی و مینو به چهاربارهفت نهاده شده است » . به عبارت دیگر، زمان درگیتی و درآسمان ، چهاربارهفتی است .

هفته را ایرانیان به دو نام مینامیده اند 1- **بهینه** و 2- **شفوده** شفوده که مرکب از شف + ئوده است به معنای « آل مادر» است ، چون شب ، همان آل است و ئودا به معنای مادراست . امروزه هم، همه روزهای هفته شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه وچهارشنبه و پنج شنبه ، نام خود سیمرغند ، چون « شنه + به » به معنای « نای به » است که همان سیمرغ باشد .

بهینه ، نام دیگرهفته ، دومعنا دارد 1- برگزیده هرچیزی و 2- حلاج . حلاج ، به معنای آورنده نوزائی و فرشگرد (تازه سازنده) و رستاخیزنده است . درحقیقت « **منصورحلاج** » ازآن رو حلاج نامیده نمیشد که پیشه حلاجی داشت ، بلکه خود را به سیمرغ (پیرمغان ، خرّم و فرّخ و ..) نسبت میداد . بهینه و شفوده ، به معنای روند رستاخیزی و نوزائی گرفته میشد . شفوده

، که آل باشد ، برای مامائی زایش نو میآمد، و حلاج هم رستاخیزنده مردگان و **فرشگرد کردار** بود . بنابراین هفته نیز مانند شبانه روز، بیان پیوستگی زایندگی در زمان بود . چهارهفته ، تکرار هفته یکم نبود، بلکه باهم ، یک مجموعه بهم پیوسته تحول و پیشرفت و ارتقاء بودند، و ازاین رو ، روزهای ماه ، نامهای گوناگون داشتند . **الهیات زرتشتی ، همان هفت روز یکم ماه را ، به شکل هفت امشاسپند ، برگزید** ، چون آن سه هفته دیگر، بُن های آفرینش بخشهای گوناگون گیتی بودند، ولی الهیات زرتشتی ، میکوشید آفرینش همه بخشهای گیتی را به **خواست اهورامزدا** برگرداند و آنها ، روئیده از بُنی نباشند .

بدینسان مفهوم همبغی در هرماهی درفرهنگ زنخدائی ، این شکل را به خود میگرفت که هفته یکم ، بُن خدا بود ، هفته دوم ، بُن آب و زمین بود و هفته سوم ، بُن مردم یا انسان و هفته چهارم بُن گیاه و جانوربود . البته همبغی که کردار و اندیشیدن درهمآهنگی خدایان باشد ، دربُن همه بخشهای گیتی درسال نیز وجود داشت

ایرانیان درواقع دردوازده ماه سال ، چهارفصل نداشتند، بلکه شش فصل داشتند . دراین فصل ها که دارای زمانهای متفاوت بودند ، هربخشی ، جداگانه از بُنی دیگر که متشکل از پنج خدا بودند میروئیدند . **هربخشی از گیتی ، روئیده از همبغی و همآهنگی و آمیختگی پنج خدا بود** .

تخم یا بُن آب و همچنین زمین مرکب ازاین پنج خدا بودند :

خورشید + ماه + تیر + ُگش + دی

بُن گیاه و جانور، مرکب از همبغی پنج خدای دیگر بودند :

اشتاد + آسمان + زامیاد (= رام جید) + ماراسپند + انغران

بُن یا تخم انسان مرکب از پنج خدا بود و انسان از همبغی این خدایان میروئید :

سروش + رشن + فروردین + بهرام + رام

هفته اول ، بُن خدا (فرّخ یا خرّم) بود . فرّخ یا خرّم هم مانند سایر بخشهای گیتی، از بُن همبغی میروئید . زرتشتیها ،

اهورامزدا را جانشین فرّخ یا خرّم کردند . هفت خدائی که ازهمبغی اشان، « خدای خرمدینان» میروئید، عبارت بودند از :
فرّخ + بهمن+ اردیبهشت+ شهریور+ارمیتی+ خرداد + امرداد
بُن ِ خدا(که خرّم یا فرّخ نامیده میشد) نیز مانند سایر بخشهای گیتی ، همبغی و همآهنگی خدایان بود .ازترکیبات همین بُن، میتوان شیوه تفکرخرمدینان یا سیمرغیان یا مزدکیان را درباره زندگی بازسازی کرد،که درفرصتی دیگربه آن پرداخته خواهدشد.
گیتی ، ازشش بُن یا تخم میروئید . پیوستگی این شش تخم را در روند زمان دریک سال میتوان یافت ، چون ازهرتخمی ، درخت یک بخش میروید و درپایانس ، تخم وبُنی فراهم میآید که بخش بعدی آفرینش ازآن میروید . بدینسان شش گاهنبار، به هم پیوسته اند وآب وزمین و گیاه وجانورو انسان وخدا ، همگوهرو همسرشت و بهم پیوسته اند . البته این شش گاهنبارهرکدام پنج خدایند ، پس رویهمرفته ، سی خدایند .
ازسوی دیگر، این شش تخم که شش گاهنبارند ، همان **خوشه پروین** هستند که مرکب از شش ستاره پیدا ویک ستاره ناپیداست ، واین ستاره ناپیدا، اینهمانی با همان بهمن و سپنتا دارد ، و طبعا باهم سی وسه خدا میشوند .
اکنون **درروز بیست و دوم هرماهی** ، که روز باد است(روزعشق وجان) ، خوشه پروین با هلال ماه ، اقتران پیدا میکند. اقتران ، عروسی و همآغوشی میباشد . این روز را درترکی **قوناس** میخوانند که همان واژه « ویناس » اوستائیست . ویناس درالهیات زرتشتی ، به « گناه » گفته میشود، و همان خود واژه امروزه « گناه » است . ازخود میپرسیم که چگونه شد که نخستین عشق ، که اصل وسرچشمه پیدایش جهانست ، روزی که خوشه پروین (= ارتای خوشه) درزهدان هلال ماه که همان کمربند سی وسه تا باشد ، قرارمیگیرد ، برای موبدان زرتشتی تبدیل به « گناه نخستین » گردید ؟ **چگونه ازآن روز به بعد ، عشق ، گناه شد** ؟ اقتران هلال ماه با خوشه پروین ، چیزی جزهمآغوشی خدا با خدا یا خدایان با خدایان نبود . سی وسه خدا ،

سی وسه خدا را درآغوش میگیرند ، که بنیاد همان **بازی ِ شطرنج** باشد ، چون ازسی وسه خدا ، یک خدا ، ناپیدا و گم میباشد. سی ودو خدا با سی و دو خدا باهم شطرنج عشق می بازند و بدینسان، جهان پیدایش می یابد . این بازی را سپس ، تبدیل به بازی جنگ کردند . هنوز درکردی قوناخ یا قوناغ که همان قوناس میباشد ، دارای معانی1- « **خانه مهمان پذیر**» و2- « **قنداق بچه** » و3- « حوادث تاریخ » میباشد.

موبدان مجبور بودند برای تنها خدای آفریننده سازی اهورامزدا ، این «عشق نخستین » را تبدیل به نحستین گناه کنند . زائیدن ، بُن آفرینندگی جهان نیست ، بلکه « خواست اهورامزدا »اصل آفرینندگیست . این اقتران هلال ماه با خوشه پروین ، که عشق ورزی خدا با خدا اشد ، سپس در اندیشه عرفانی ، بازتابیده شد که خدا، خود را درآینه می بیند ، و به خود عشق میورزد ، و ازاین عشقست که جهان آفریده میشود . رد پای « ماه وپروین » که بیان بُن عشقیست که جهان ازآن آفریده شده است، در اشعار حافظ و مولوی وسایر شعرای ایرات باقیمانده است .

ازعشق خدایان به خدایان ، که همه ، تبدیل به بُن گیتی شده بودند ، گیتی بوجود میآید . این همبغی ، تبدیل به **روابط** همه جانها و همه چیزها و افراد درگیتی میگردد . درواقع **آنها روابط جهان را درمقولات فاعل ومفعول ، علت ومعلول ، خالق و مخلوق ، عامل و آلت ... نمی فهمیدند** ، بلکه هرانسانی با هرچیزی دیگر، رابطه همبغی داشت . ازجمله رابطه ِ همپرسی است که فوق العاده اهمیت دارد .

همپرسی خدا و انسان باهمدیگر
خدا، درفرهنگ ایران ، آموزگارانسان نیست

درادیان نوری و ابراهیمی ، این اِلاه است که از راه غیرمستقیم ، یعنی از راه واسطه ، معلم و هادی وراهبر انسان میشود . این الاهست که راه انسان را روشن میکند و اورا هدایت مینماید و

عصای انسان میشود که دربُنش ، کور است . الله ، به انسان جاهل و بی علم و بی روشنی ، علم و روشنی از راه واسطه ای میدهد . دربرابر این اندیشه که بنیاد این ادیانست ، **فرهنگ ایران** ، **پیدایش بینش را** ، **پیآیند « همپرسی انسان با خدا » میداند** . خدا ، آموزگار انسان نیست . خدا ، شیره و شیرابه و افشره یا اشه جهانست . این رود یا دریائیست که درجهان، روانست . انسان که همان جمشید باشد ، از این رود آب ، که خدا باشد ، میگذرد ، وازهمپرسی و آمیختگی آب با تخم ، که وجودِ انسانست ، بهمن که خدای خرد وخردسامانده کیهانیست ازاو پیدایش می یابد . **اصل بینش که خرد بهمنی است که خردسامانده است ، از همپرسی انسان با خدا ، پیدایش می یابد** . خردسامانده ، خردیست که میتواند قانون وضع کند ، خردیست که میتواند اجتماع و اقتصاد و سیاست را سامان و نظم بدهد . اکنون اگر دقیق شویم می بینیم که بُنِ جمشید که بُن همه انسانها شمرده میشود، همبغی پنج خداست :

سروش + رشن + فروردین (سیمرغ) + بهرام + رام

این انسان درجشنِ گاهنباریکم که « تخم آب » درپایان گسترش ابرسیاه آسمانی (سیمرغ) پس ازچهل روزازآغازسال گذشته ، پیدایش می یابد ، عبورمیکند ، واین بُن آب رادرخود جذب میکند . این تخم تازه آب که البته تخم زمین نیز هست ، همبغی پنج خداست که عبارتند از:

خورشید + ماه + تیر + گُش + دی

انسان مرکب ازپنج خدا ، ازآب مرکب از پنج خدا میگذرد ، و ازاین آمیزش یا ازاین همپرسی ، اصل بینش که « بهمن یا خردبهمنی » باشد ، پیدایش می یابد ، و انسان با چنین خردی ، به آسمان معراج میکند و درانجمن خدایان ، درهمپرسی با خدایان میاندیشد .

فرهنگ ایران، هزاره ها در **تصاویر**، اندیشیده شده است ، و ما امروزه همه آنها را خرافه یا افسانه می گیریم ، چون سده هاست که زبان این تصاویررا فراموش کرده ایم . ولی **فرهنگ ایران ، از کاریز هستی ما فرامیجوشد ، و شریعت اسلام، فقط برسطح**

وقشرآگاهبود ما چیره شده است. اسلام ، هیچگاه ، فرهنگ ما نشد . این کاریز، از درزهای این قشر، هرچه هم سخت وخشن و زبرمیباشد ، میگذرد . اکنون زمان آن رسیده است که این کاریزفرهنگی ، درزها را ، ازهم بشکافد و ازما فوران کند . برای دریافت ِ ژرفای این تصاویر، که هزاره ها ، ما درآن اندیشیده ایم و « خود » را هستی بخشیده ایم ، باید ازبسیاری از آموخته های خود بگسلیم که غشاء خشکیده وجود ما شده اند، و مارا از فوران و جوشندگی و آفرینندگی بازمیدارند .

این که ما به نام « خرافه » ، همه این اندیشه های ژرف و بلند را ، بی ارزش و پوچ میدانیم ، و پیشینیان خود را جاهل و کودک و بدوی میدانیم ، تنها یک چیز را ثابت میکند ، و آن جهل و بدویت خودمانست .

آنها ، خدا را خوشه انسانها میدانستند . همان داستان سیمرغ عطار، بیانگر این اندیشه است . سیمرغ ، جانان یا کل جان یا خوشه جانهاست که خود را میافشاند ، و این جانها در جستجو، که همان پرسیدنست، سیمرغ را میجویند ، و باز دراو همه ، همجان ، یعنی سیمرغ (= ارتافرورد= فروردین) میشوند .

این بود که **« همپرسی خدا با انسان » ، به معنای همپرسی انسانها با انسانها بود ، چون انسانها باهم ، خوشه خدایند** .

بینش و هدایت و روشنی را ، الله و قرآن و یا یهوه و تورات .... به ما ازراه محمد و موسی ... نمیآموزند ، بلکه بینش ، تراوش خردیست که ازهمپرسی انسان با خدا(= خوشه انسانها و جانها) پیدایش می یابد .

پرسیدن ، دومعنا دارد : 1- جستجوکردن 2- نگران بودن . انسان ها در جستجو کردن باهم ، و درنگران زندگی همدیگر بودن ، به بینشی میرسند که سعادت و شادی میآورد ، و به اجتماع و اقتصاد و تربیت ، نظم و سامان میبخشند . همبغی ، فقط در انجمن خدایان برگزیده ، درآسمانها و فراسوی گیتی نیست . همبغی خدایان ، تحول به همکاری و هماندیشی وهمآهنگی درگیتی مییابد . این همبغی خدایانست که خودشان را تبدیل به گیتی کرده اند، و آن

همبغی را دربُن چیزها ، پیکر داده اند و واقعیت بخشیده اند . فقط ما باید این همبغی را از درون خود و چیزها ، بزایانیم و برویانیم . **این سراندیشه است که بنیاد دموکراسی و سوسیالیسم و حقوق بشرو حق به قانونگزاری ملتست** . جنبشهای خرمدینان و مزدکیان وکرم هفت واد در دوره ساسانیان ، و جنبشهای مردمی که در دوره هخامنشیها رویداده ، و همچنین منشورحقوق بشر کورورش ، همه روئیده ازهمین تصاویر همبغی هستند . به همین علت ، تاج بخشی درشاهنامه از **سام = سم = همآهنگی = سامان(= حکومت)** سرچشمه میگیرد . تاج بخشی ، به معنای ارزشهائی هستند که از همآهنگی خردهای ملت برخاسته اند و دهنده حقانیت به حکومت هستند .حکومت ، برپایه « **مشروعیت** » بنا نشده است که انطباق یابی با شریعتی باشد . کسی حق به حکومت کردن دارد که میتواند اقوام و قبایل و افراد و احزاب و مذاهب و امتها ونژادها .... را ا زبان جذاب و نرم ، با ایجاد تفاهم ، با آهنگ نی ، بدون کاربرد خشم و قهر، با جشن ، با هم همآهنگ سازد

کتاب

« سکولاریته، یا نوزائی فرهنگ زنخدائی ایران »

کاشف فرهنگ زنخدای ایران

منوچهرجمالی

بزودی منتشر خواهد شد